

این مقاله پیش از این یکبار در این وبلاگ نشر شده و این ویرایش دوم آن است با افزوده‌هایی. متن اصلی انگلیسی آن را در همین وبلاگ یا در سایت Encyclopedia Iranica می‌توانید ببینید.

نیچه و ایران^۱

فریدریش ویلهلم نیچه (۱۸۴۴-۱۹۰۰) را فیلسوف فرهنگ نامیده‌اند، زیرا درگیری اصلی اندیشه‌ی او با پیدایش و پرورش و دگرگونی‌های تاریخی فرهنگ‌های بشری ست، به‌ویژه نظام‌های اخلاقی‌شان. تحلیل‌های باریک‌بینانه‌ی درخشان او از فرهنگ‌های باستانی، قرون وسطایی، و مدرن اروپا، و دیدگاه‌های سنجشگرانه‌ی او نسبت به آن‌ها گواهِ دانشوری عالی وی و چالاکی اندیشه‌اش به عنوان فیلسوف تاریخ و فرهنگ است. اگرچه چشم نیچه دوخته به تاریخ و فرهنگ اروپا ست و دانشوری او در اساس در این زمینه است، اما از فرهنگ‌های باستانی آسیایی، به‌ویژه چین و هند و ایران، نیز بی‌خبر نیست و به آن‌ها فراوان اشاره دارد، به‌ویژه در مقام همسنجی فرهنگ‌ها. بارها “جرّد” آسیایی را در برابر گزافه‌اندیشی خودستایانه‌ی عقل‌باوری مدرن ستوده است.^۲

نیچه دانشجوی درخشان فیلولوژی کلاسیک (زبان‌شناسی تاریخی زبان‌های باستانی یونانی و لاتینی) بود و پیش از پایان دوره‌ی دکتری در این رشته به استادی این رشته در دانشگاه بازل گماشته شد. دانش پنهان او در زمینه‌ی زبان‌ها، تاریخ، و فرهنگ یونانی و رومی در بحث‌های فراوانی که در باره‌ی آن‌ها می‌کند آشکار است و نیز در اشاره‌های بی‌شماری که در سراسر نوشته‌های خود به آن‌ها دارد. او دست کم دو کتاب جداگانه در باره‌ی فرهنگ و فلسفه‌ی یونانی دارد، یکی *تراژدی*^۳ و دیگری *فلسفه در روزگار تراژیک یونانیان*^۴، که هر دو از نخستین کتاب‌های او هستند. آشنایی دانشورانه‌ی او با تاریخ و فرهنگ یونان و روم، و مطالعه‌ی آثار تاریخی بازمانده از آنان، سبب آشنایی وی با تاریخ و فرهنگ ایران باستان نیز بود. زیرا ایرانیان، به عنوان یک قدرت عظیم آسیایی، نخست، در دوران هخامنشی، با دولت‌شهرهای یونانی و سپس، در دوران اشکانی و ساسانی، با امپراتوری روم درگیری دایمی داشتند در مجموعه‌ی نوشته‌های او، شامل پاره‌نوشته‌ها و یادداشت‌های بازمانده^۵ در دفترهای او، که حجم کلانی از کل نوشته‌های او را در بر می‌گیرد، از ایرانیان باستان فراوان یاد می‌کند. دل‌بستگی

^۱ اصل این مقاله به زبان انگلیسی، با عنوان Nietzsche and Persia برای Encyclopedia Iranica نوشته شده است. منبع اصلی این مقاله مجموعه‌ی آثار نیچه به شرح زیر است. در ارجاع‌های بعدی با سرنویس SW از آن یاد می‌کنیم:

Friedrich Nietzsche, *Sämtliche Werke*, herausgegeben von G. Colli und M. Montinari, Kritische Studienausgabe, 15 Bänden, München 1999.

^۲ نک: “Asien, asiatisch in SW, “Gesamtregister:

^۳ *Die Geburt der Tragödie*

^۴ *Die Philosophie im tragischen Zeitalter der Griechen*

^۵ Nachgelassene Fragmente

نیچه به ایران و ستایش فرهنگ باستانی آن را در گزینش نام زرتشت به عنوان پیام‌آور فلسفه‌ی خود می‌توان دید و نهادن نام وی بر کتابی که آن را مهم‌ترین اثر خود می‌شمرد، یعنی چنین گفت زرتشت.^۶ نیچه توجه خاصی به تاریخ ایران دوره‌ی اسلامی نشان نمی‌دهد، اگرچه گاهی نامی از مسلمانان می‌برد و دست کم یک بار از حشاشون با ستایش یاد می‌کند.^۷ در یادداشت‌های او یک‌بار نامی از سعدی دیده می‌شود با نقل نکته‌پردازی‌ای از او؛ اما نام حافظ را چندین بار می‌برد و در باره‌ی شعر و ذهنیت او سخن می‌گوید.

نیچه و ایران باستان

در مجموعه‌ی نوشته‌های نیچه دو بار از ایران (Persien) نام برده می‌شود و چندین بار از ایرانی (persisch) و یکبار هم از پیش‌ایرانی (vorpersisch)،^۸ که اشاره‌هایی هستند به روابط دولت‌شهرهای یونانی با امپراتوری ایران و گاه تحلیلی از آن. توجه او، پیش از هر چیز، به پی‌آمدهای جنگ‌های ایران و یونان^۹ و اثر ژرف آن بر دنیای یونانی است، که به جنگ پلوپونزی میان دولت‌شهرهای آتن و اسپارت، با شرکت دیگر دولت‌شهرها، می‌انجامد. این جنگ تمامی یونان را به مدت پنجاه سال درگیر می‌کند و ویرانی بسیار به بار می‌آورد.^{۱۰} افزون بر این‌ها، بیست و هشت بار از ایرانیان (die Perser) نام می‌برد و در برخی از پاره‌نوشته‌های (Fragmente) او می‌توان نگره‌ی او را نسبت به ایرانیان باستان و فرهنگ‌شان به‌روشنی یافت. وی، به‌ویژه، ستایشگر چیرگی ایرانیان در تیراندازی و سوارکاری و جنگاوری و نیز روح سروری و قدرت‌خواهی‌شان است؛ و نیز پافشاری‌شان بر فضیلت راستگویی.^{۱۱} این‌ها کردارها و ارزش‌هایی است که وی شایسته‌ی زندگانی والامنشانه‌ی انسانی می‌داند. (در این گفته‌های نیچه در باره‌ی ایرانیان بازتابی از گزارش هرودوت در تاریخ خود در باره‌ی ایشان هست.)

اما، بالاترین درجه‌ی توجه به ایرانیان و بزرگداشت‌شان را آن جا نشان می‌دهد که از برداشت ایشان از تاریخ و از زمان باواری‌شان سخن می‌گوید؛ باواری که با دیدگاه او نسبت به زمان و "بازگشت جاودانه"ی آن ناهم‌اند نیست. این دیدگاه در برابر آن دید متافیزیکی یونانی قرار می‌گیرد که، با افلاطون، هستی زبَرزمانی "حقیقی" را در برابر هستی "مجازی" گذرا یا زمانمند قرار می‌دهد. نیچه دشمن خونی این برداشت از زمان است: "می‌باید به یک ایرانی‌ادای احترام کنم، به زرتشت. ایرانیان نخستین کسانی بودند که به تاریخ در تمامیت آن اندیشیدند." در دنبال آن نیچه در این پاره‌نوشته به هزاره‌ها در باورهای دینی ایرانی باستان اشاره دارد و می‌افزاید، "[ایرانیان تاریخ را] همچون زنجیره‌ای از فرایندها [اندیشیدند]، هر حلقه به دست پیامبری. هر پیامبر هزاره (hazar)ی خود را دارد؛ پادشاهی هزارساله‌ی خود را."^{۱۲} در چنین گفت زرتشت از "هزاره‌ی بزرگ (grosser Hazar) پادشاهی زرتشت" خویش سخن می‌گوید، "پادشاهی بزرگ دوردست انسان، پادشاهی هزارساله‌ی زرتشت."^{۱۳}

⁶ Also Sprach Zarathustra

^۷ نک: تبارشناسی/اخلاق، ترجمه‌ی داریوش آشوری، جستار سوم، پاره‌ی ۲۴.

⁸ SW 1/792, 5/353.

^۹ جنگ‌های ایران و یونان لشکرکشی پادشاهان هخامنشی، داریوش و خشایارشا، به خاک یونان و دنباله‌های آن بود که پنجاه سال طول کشید (۴۹۲-۴۴۹ ق.م). در این جنگ‌ها یونانیان با برقراری اتحاد میان دولت‌شهرها و ایستادگی جنگاورانه توانستند سپاه گران ایران را در خشکی و دریا شکست دهند و از خاک خود برانند.

^{۱۰} در باره‌ی این جنگ‌ها یک سند درخشان تاریخی بازمانده است. نک: توکودیدس، تاریخ جنگ پلوپونزی، ترجمه‌ی محمد حسن لطفی (تهران ۱۳۷۷).

^{۱۱} نک: چنین گفت زرتشت، ترجمه‌ی داریوش آشوری، بخش یکم، در باره‌ی هزار و یک غایت؟ و نیز SW 7/785.

^{۱۲} SW 11/53.

^{۱۳} زرتشت، همان، بخش چهارم، ایثار انگبین؟

در پاره‌نوشته‌ای در میان آثار منتشر شده‌ی پس از مرگ‌اش، از یک فرصت از دست رفته‌ی تاریخی دریغ می‌خورد که چرا به جای رومیان ایرانیان بر یونان چیره نشدند: "به جای این رومیان، چه خوب بود که ایرانیان سرور (Herr) یونانیان می‌شدند."^{۱۴} این یادداشت کوتاه را می‌توان این گونه تفسیر کرد که نیچه این جا نیز گرایش خود به جهان‌بینی زمان‌باور ایرانیان در برابر متافیزیک یونانی نشان می‌دهد که به دست سقراط و افلاطون پرورانه شد. زیرا با فرمانروایی رومیان بر یونان، فرهنگ یونانی و متافیزیک فلسفی آن بر فضای امپراتوری روم چیره شد و راه را برای ظهور مسیحیت و نگرش آخرت‌اندیش و زمان‌گریز و دید هیچ‌انگارانه‌ی آن نسبت به زندگانی زمینی گشود. متافیزیک یونانی از راه جذب فلسفه‌ی نوافلاطونی، که در روم پرورده شد، در یزدان‌شناسی مسیحی، به دست آباء کلیسا، بنیاد نظری مسیحیت را شکل داد. نیچه بر آن است که مسیحیت، در مقام دین "مسکینان"، زندگانی گذرای زمینی را به نام "پادشاهی جاودانه‌ی آسمان" رد می‌کند و بدین سان نگرش مثبت یا "آری‌گوی" پیشینیان به زندگی را بدل به نگرش منفی می‌کند. حال آن که فرمانروایی ایرانیان بر یونان، با نگرش مثبت‌شان به زندگی و زمان، می‌توانست روند این جریان را دگر کند و از یک رویداد شوم در تاریخ پیشگیری کند.

زرتشت ایرانی و زرتشت نیچه

استادی نیچه در زبان‌شناسی تاریخی و گذاشتن نام زرتشت بر نامدارترین اثر خود، برخی از دانشوران آیین زرتشتی را بر آن داشته است که با زور و زحمت به دنبال بازتاب سراسری از اندیشه‌های پیامبر ایرانی، یا کتاب‌های آیین مزدایی، در این کتاب بگردند. از جمله، در میان ایرانیان شیفته‌ی ایران باستان نیز هستند کسانی که آموزه‌های زرتشت نیچه را نسخه‌ی بدل آموزه‌های پیامبر ایرانی دیده اند. الیزابت، خواهر نیچه، در دهه‌ی ۱۹۳۰ در خانه‌ی خود در شهر وایمار نشست‌های هفتگی ورود آزاد داشت. وی حکایت می‌کند که ایرانیان بسیار به خانه‌ی او می‌آمدند تا از این که "نیچه یک حکیم ایرانی را برگزیده است تا پیامبر نژاد برتر تازه‌ی انسان باشد"، سپاس‌گزاری کنند.^{۱۵}

درست است که نیچه به عنوان دانشجوی زبان‌شناسی تاریخی در روزگار پیشرفت‌های نمایان در اوستاشناسی و فیلولوژی زبان‌های هند-اروپایی می‌زیست و بی‌گمان در جریان این دانش‌اندوزی‌ها بود. اما هیچ نمی‌دانیم که آیا او هرگز نخستین ترجمه‌ی اوستا به زبان‌های اروپایی، به قلم آنکتیل-دوپرون، را خوانده بوده است یا نه. هرچند برگزیدن نام زرتشت و اشاره‌ای به خلوت‌گزینی ده‌ساله‌ی او در کوهستان و کاربرد مفهومی مانند "هزار" گواهی ست بر آشنایی مایه‌دار او با روایت‌های سنتی و دیدگاه‌های زرتشتی. و اما، نگاهی به روند دل‌بستگی‌های او در عالم اندیشه از روزگار نوجوانی، نشان می‌دهد که دانش‌اندوزی‌های تاریخی و فیلولوژیک او، از جمله مطالعه‌ی پُراندیشه‌ی او در تاریخ دین و متن‌های مقدس، از سر کنج‌کاوی علمی دانشگاهی نبوده، بلکه هدف آن خوانش هرمنوتیکی آن‌ها از یک دیدگاه انقلابی فلسفی تازه بوده است. افزون بر آن، نیچه به جست‌وجوی علمی "عینت‌گرا" و فارغ از هر گونه ارزش‌گذاری، به نام "تخصّص"، که از بینش فلسفی تهی باشد، همواره به خواری می‌نگریست.^{۱۶} بنا بر این، این که او در چنین گفت زرتشت می‌خواسته است به سادگی از اندیشه‌های پیامبر ایرانی گرده‌برداری کند، گمانی خام است.

زرتشت نیچه را تنها در پرتو آثار دیگر او و پیش‌انگاره‌های فلسفی آن‌ها می‌توان دریافت. او خود را فیلسوفی می‌دانست که رسالت‌اش واژگون کردن بینش تاکنونی انسان تمدن مسیحی از هستی و زندگی در پرتو "ارزیابی دو باره‌ی همه‌ی ارزش‌ها" ست. از این‌رو، زرتشت سخنگوی فلسفه‌ی او، بیش‌تر یک شمایل نمادین از اندیشه‌گران آغازین تاریخ و

¹⁴ SW 8/65. (تکیه بر واژه‌ها از نیچه است.)

¹⁵ Jenny Rose, *The Image of Zarathustra. The Persian Mage Through European Eyes*, New York, 2000, p. 186.

¹⁶ نک: "در باره‌ی دانشوران" و "زالو" در زرتشت، بخش یکم و چهارم.

بنیان‌گذارانِ باورهایِ دیرینه‌ی بشر است تا چهره‌ای از پیامبر ایرانی. در تمامی متنِ زرتشتِ نیچه تنها یک اشاره‌ی گذرا به ایرانیانِ باستان و باورهاشان می‌توان دید (بخش یکم، "در باره‌ی هزار و یک غایت"، حال آن که آن کتاب آکنده از اشاره‌ها به کتابِ مقدسِ یهودا-مسیحی و گفت‌آوردها از آن و درگیریِ پروسواس با مفهوم‌ها و ارزش‌هایِ نهفته در آن‌ها و تأثیرِ آن‌ها در تاریخ و زندگانیِ انسانی‌ست.

در دنباله‌ی این مقاله به گفته‌ی روشنِ نیچه در باره‌ی زرتشتِ خود خواهیم پرداخت و این که چه گونه باید آن را رویارویِ آموزه‌هایِ اخلاقیِ زرتشتِ ایرانی خواند. زرتشت از آن جهت در کانونِ بازنماییِ شاعرانه‌ی فلسفه‌ی نیچه قرار گرفته است که ستیزه با اخلاقِ باوری در کانونِ اندیشه‌ی سنجشگرانه‌ی تاریخی او جای دارد.

نیچه در نوشته‌هایِ نخستین‌اش گهگاه نامِ آشنایِ Zoroaster را به کار برده است. این نام از ریشه‌ی یونانی ست و در زبان‌هایِ اروپایی به کار می‌رود. Zoroaster نخستین بار در یادداشت‌هایِ ۱۸۷۰-۷۱ دیده می‌شود؛ یک دهه پیش از نوشتنِ چنین گفتِ زرتشت. نیچه در این پاره-نوشته از زرتشت و دین او با ستایش بسیار یاد می‌کند. همچنین در یادداشتِ کوتاه دیگری با لحنی دریغ‌آمیز از این سخن می‌گوید که، "اگر داریوش شکست نخورده بود، دینِ زرتشت بر یونان فرمان‌روا شده بود."^{۱۷} همچنین در رساله‌ای از این دوران، که پس از مرگ او به چاپ رسیده، به داستانِ شاگردیِ هراکلیتوس نزد زرتشت (Zoroaster) اشاره می‌کند.^{۱۸} نام زرتشت به صورتِ ایرانیِ باستانی‌اش، یعنی Zarathustra، نخستین بار در کتابِ دانشِ شاد،^{۱۹} (پارهنویس ۳۴۲) پدیدار می‌شود که در ۱۸۸۲ انتشار یافته است. نیچه نخستین پاره‌ی "پیش‌گفتارِ زرتشت"، یا نیایش او در برابرِ خورشید، از کتابِ چنین گفتِ زرتشت، را این جا گنجانده است. این پاره در سالِ پس از آن در نشرِ بخشِ یکم از چهار بخشِ چنین گفتِ زرتشت در جایِ اصلیِ خود قرار می‌گیرد.

جایِ آن است که بپرسیم نیچه چرا نامِ آشنایِ Zoroaster را رها کرد و به صورتِ ایرانِ باستانیِ این نام روی آورد، یعنی Zarathustra. زیرا در روزگارِ او چه بسا جز فیلولوگ‌هایِ سررشته‌دار از زبان‌هایِ باستانیِ هندو-ایرانی کسی با صورتِ ایرانِ باستانیِ این نام آشنا نبود. او خود در این باره چیزی نمی‌گوید. ولی دلیلِ آن می‌تواند این باشد که نیچه می‌خواهد نه با زرتشتِ شناخته شده در اروپا از راهِ یونان، که با زرتشتِ اصلی در سرآغازِ تاریخ از درِ هم‌سخنی درآید. چنان که خود می‌گوید، با این هم‌سخنی می‌خواهد هم به اندیشه‌گرِ بزرگِ آغازین، در مقامِ یکی از چهره‌هایِ بنیادگذارِ مرحله‌ی روحانی-اخلاقی در تاریخِ بشر، ادایِ احترام کند و هم، با سنجشگریِ بنیادهایِ اندیشه‌ی او، بزرگترینِ "خطا"ی وی را به او یادآور شود. و، سرانجام، این خطایِ بزرگِ آغازینِ تاریخِ بشر را از زبانِ او درست گرداند. از دیدگاهِ نیچه، خطایِ اصلیِ زرتشت — و تمامیِ دین‌آوران و فیلسوفانِ بزرگ، که بنیادِ تاریخِ اندیشه‌ی بشری را تا به امروز گذاشته اند — این است که هستی را بر بنیادِ ارزش‌ها، بر بنیادِ اخلاق، بر بنیادِ نیک و بد، تفسیر کرده اند. زرتشت، پیامبرِ ایرانی، در سپیده‌دمِ تاریخِ بشری، هستی را پهنه‌ی جنگِ نیک و بد دانسته است که در دو چهره‌ی ایزدیِ همستیز، یعنی اهورا و اهریمن، نمایان می‌شود.

این تفسیرِ پیشاهنگِ تفسیرِ مسیحی‌ای ست که هستی را پهنه‌ی "گناه و کیفرِ جاودانه"^{۲۰} می‌شمارد و یا تفسیرِ سقراطی-افلاطونی‌ای که مثالِ "نیکی" را، در مقامِ والاترینِ ارزش، بر تارکِ هستی می‌نشانند. نیچه در برابرِ این اخلاقِ باوری (Moralism) اخلاقِ ناباوری (Immoralism) خود را می‌نشانند. اخلاقِ ناباوریِ او هستی را در ذاتِ خود فارغ از

¹⁷ SW 7/106

¹⁸ Die Philosophie im tragischen Zeitalter der Griechen, SW 1/806.

و ترجمه‌ی فارسی آن: فریدریش نیچه، فلسفه در عصرِ تراژیکِ یونانیان، ترجمه‌ی مجید شریف (تهران ۱۳۷۸)، ص ۵۱.

¹⁹ Die fröhliche Wissenschaft

²⁰ نک: زرتشت، بخشِ دوم، "در باره‌ی نجات".

ارزش‌های بشری می‌داند و بر آن است که "بی‌گناهی" نخستین هستی را به آن بازگرداند.^{۲۱} بدین سان است که هستی‌شناسی اخلاق‌باورانه‌ی زرتشت اصلی، و همانندان او در میان پیامبران و فیلسوفان، که در سرآغاز تاریخ به میدان آمده و ذهنیت و فرهنگ بشری را تاکنون شکل داده، در برابر هستی‌شناسی اخلاق‌ناپاوری زرتشت نیچه قرار می‌گیرد که در پایان این تاریخ، در روزگار برآمدن "واپسین انسان"^{۲۲} ندای گذار از انسان به آبرانسان را سر می‌دهد. آبرانسان انسانی ست بر "انسانیت" خود چیره شده و به بی‌گناهی نخستین بازگشته؛ انسانی که می‌تواند بر "انسانیت" اخلاقی خود، و همه‌ی تشریف‌رویی و سختگیری و خشکی آن، خنده زند. آبرانسان انسانی ست "خندان" که هستی را از همه‌ی رنگ‌ها و نیرنگ‌های بشری (و "بس‌بسیار بشری") آزاد می‌کند و آن را، با اراده‌ی از "کین‌توزی" رها شده‌ی خویش، چنان که هست، می‌پذیرد و به زندگانی "آری" می‌گوید.

بدین سان، اخلاق‌ناپاوری هستی‌شناسانه‌ی زرتشت نیچه درست پادبش (antipode) اخلاق‌باوری هستی‌شناسانه‌ی زرتشت اصلی ست. نیچه در کتاب *اینک، مرد!* که در آن به شرح زندگانی فکری خود و شرح و تحلیل کوتاهی از آثار خویش می‌پردازد، دلیل‌گزینش نام زرتشت را برای گزارش فلسفه‌ی خویش بازمی‌گوید:

هرگز از من نپرسیده اند، اما می‌بایست می‌پرسیدند، که معنای نام زرتشت در دهان من چی ست؛ در دهان نخستین اخلاق‌ناپاوری: معنای آن درست ضد آن چیزی ست که مایه‌ی بی‌همتایی شگرف این ایرانی (Perser) در تاریخ است. زرتشت بود که نبرد نیک و بد را چرخ گردان دستگاہ هستی انگاشت. ترجمانی اخلاق به مابعدالطبیعه، در مقام نیرو [ی گرداننده]، علت، غایت به ذات خویش، کار او ست. این پرسش، اما، در جا پاسخی در بُن خویش در بر دارد: زرتشت بود که این شوم‌ترین خطا را پدید آورد، خطای اخلاق را: پس او می‌باید همچنین نخستین کسی باشد که به این خطا پی می‌برد. او نه تنها از هر اندیشه‌گر دیگر در این باب تجربه‌ای درازتر و بیشتر دارد که ——— تمامی تاریخ ردّ تجربی اصل [وجود] به اصطلاح "نظم اخلاقی جهانی" ست ——— بالاتر از آن، این است که زرتشت راستگوتر از هر اندیشه‌گر دیگر است. آموزه‌ی او، و تنها آموزه‌ی او، ست که راستگویی را در مقام والاترین فضیلت می‌نشاند ——— بازگونه‌ی ترسویی "آرمان‌خواهان" و گریزشان از برابر واقعیت. دلآوری زرتشت به اندازه‌ی تمامی اندیشه‌گران دیگر است. راست گفتن و نیک تیر انداختن: این فضیلت ایرانی ست. ——— فهمیدند چه می‌گویم؟ ... از خویش برگذشتن اخلاق از سر راستگویی، از خویش برگذشتن اهل اخلاق و به ضدّ خویش بدل شدن ——— به من ——— این است معنای نام زرتشت در دهان من.^{۲۳}

روایت دین زرتشتی در باره‌ی زندگانی زرتشت حکایت از آن دارد که وی در سی‌سالگی به کوهستان رفت و ده سال در آن جا به اندیشه پرداخت و با خدای خویش گفت‌وگو و از او پرس‌وجو کرد. سپس در مقام پیام‌آور از جانب ایزد نیک، اهورامزدا، به سوی مردمان آمد تا آنان را از گردش چرخ هستی بر محور پیکار نیک و بدی آگاه کند و به گرفتن جانب نیک برانگیزد. زرتشت "دومین" در چنین گفت زرتشت نیز همین گونه، در سی‌سالگی، ده سال برای اندیشیدن در خلوت به کوهستان می‌رود. اما پیامی که با خود می‌آورد درست ضدّ پیام زرتشت اصلی ست. او نه تنها هستی را گردنده بر محور نیک و بد نمی‌داند، که آن را صحنه‌ی رقص و بازی‌ای آزاد از هر قید اخلاقی ماوراء طبیعی می‌داند. اگر زرتشت

^{۲۱} نک: زرتشت، بخش دوم، "در باره‌ی نجات" و جاهای دیگر.

^{۲۲} نک: زرتشت، پیشگفتار ۵.

^{۲۳} *Ecce Homo*, SW 6/367.

نخستین، در سرآغاز تاریخ گشوده شدن افق روحانی به روی بشر، از هم‌سخنی با خدا و پیام‌آوری از جانب او به سوی انسان‌ها بازمی‌گردد و کتاب "آسمانی" می‌آورد، زرتشت دومین در پایان این تاریخ روحانی پدیدار می‌شود و تکان‌دهنده‌ترین و همچنین رهاننده‌ترین پیام را با خود دارد: خدا مرده است! و با این پیام، با اعلام پایان امکان تفسیر اخلاقی و غایت‌باورانه‌ی هستی و انکار تاریخ روحانی و ماوراءالطبیعه‌ی بنیادین آن، امکان تاریخ دیگری را برای انسان، در مقام "آبرانسان، بشارت می‌دهد. پیام او این است: "به زمین وفادار باشید و باور ندارید آنانی را که با شما از امیدهای آبرزمینی سخن می‌گویند."^{۲۴}

این مکاشفه‌ی تکان‌دهنده سرآغاز رهایش بشریت از تمامی بندهای توهم و خرافه است که دین‌ها و متافیزیک فلسفی در درازنای تاریخ به دست و پای او بسته اند. زرتشت دوم با آواز دادن آگاهی بنیادین در باره‌ی مرگ خدا تمامی چشم‌اندازهای آخرت‌باورانه‌ی مرگ‌اندیش را از افق زندگانی انسان می‌زداید. او آموزه‌های آخرت‌باورانه را، در هر شمایل و با هر نقابی، دشمن زندگی می‌شمارد و فلسفه‌ای یکسره این‌جهانی و زندگی‌ستا را جانشین آن‌ها می‌کند. این فلسفه‌ی "شیران‌خندان" بر تمامی اندیشه‌های آن‌جهانی خنده می‌زند که، از سر ترس از مرگ، در طلب زندگی جاوید هستی را تفسیر اخلاقی می‌کند و از این راه نگاهی آخرت‌باورانه به آن پیدا می‌کند.

نیچه، سعدی، و حافظ

نام سعدی و حافظ گویا تنها نام‌هایی باشند که از ایران دوره‌ی اسلامی در نوشته‌های نیچه آمده است. در مجموعه‌ی آثار نیچه یک نکته‌پردازی از سعدی در پاره‌یادداشتی نقل شده که ترجمه‌ی آن چنین است: "سعدی از خردمندی پرسید که این همه [حکمت] را از که آموختی؟ گفت، از نابینایان که پای از جای بر نمی‌دارند مگر آن که نخست زمین زیر پای‌شان را با عصا بیازمایند."^{۲۵} این نکته‌ای است که سعدی از زبان لقمان — نماد افسانه‌ای خردمندی در ادبیات عربی و فارسی — در دیباچه‌ی گلستان می‌گوید: "لقمان را گفتند، حکمت از که آموختی؟ گفت، از نابینایان که تا جای نینند پای نهند."^{۲۶} نیچه از این نکته‌پردازی تفسیری نکرده است. اما، بر اساس فلسفه‌ی نیچه، می‌توان گفت که این سخن نمودار خردمندی‌ای است پرواگر و آهسته‌رو؛ خردمندی "نابینایان"، درست ضد خردمندی نیچه‌ای، یعنی خردمندی بینای بی‌باکی که "آری" گویان می‌شتابد و خود را به دل زندگی و خطرهای آن می‌افکند، و از "شتافتن لذتی شیطانی" می‌برد.^{۲۷}

اما نیچه یکی از نمونه‌های عالی خردمندی بینای "دیونوسوسی" را در حافظ می‌یابد نام حافظ ده بار در مجموعه‌ی آثار وی آمده است. بی‌گمان، دل‌بستگی گوتته به حافظ و ستایشی که وی در دیوان غربی شرقی^{۲۸} از حافظ و حکمت "شرقی" او کرده، در گرایاندن نیچه به حافظ نقشی اساسی داشته است. در نوشته‌های نیچه نام حافظ در بیشتر موارد در کنار نام گوتته می‌آید و نیچه هر دو را به عنوان قله‌های خردمندی شادمانه‌ی انسانی می‌ستاید.^{۲۹} حافظ نزد او نماینده‌ی آن آزاده‌جانی شرقی است که با وجد دیونوسوسی، با نگاهی تراژیک، زندگی را با شور سرشار می‌ستاید، به لذت‌های آن روی می‌کند و، در همان

^{۲۴} زرتشت، "پیش‌گفتار" ۳.

^{۲۵} SW 9/606.

^{۲۶} ویراستاران نوشته‌های نیچه، که نام‌شان را پیش از این آوردیم، نوشته اند که، نمی‌دانیم نیچه این نکته‌پردازی را از کجا نقل کرده است (SW 14/650). اما حدس من این است که نیچه آن را از نوشته‌های رالف والدو امرسون (R. W. Emerson)، نویسنده‌ی نامدار و فیلسوف آمریکایی، گرفته است. نیچه نوشته‌های باریک‌بینانه و طنزآمیز و گزین‌گویانه‌ی امرسون را بسیار دوست می‌داشت (نک: نیچه، غروب بت‌ها، ترجمه‌ی داریوش آشوری، ص ۱۱۰-۱۱۱). امرسون سعدی و حافظ را از راه ترجمه‌های آلمانی و انگلیسی آثارشان می‌شناخت و بسیار از ایشان یاد کرده است.

^{۲۷} نک: زرتشت، بخش سوم، "در باره‌ی جان سنگینی".

^{۲۸} West-östliches Divan

^{۲۹} از جمله، نک: فراسوی نیک و بد، ترجمه‌ی د. آشوری (تهران ۱۳۶۲)، ص ۴۹؛ تبارشناسی اخلاق، ترجمه‌ی د. آشوری (تهران ۱۳۷۷)، ص ۱۲۷.

حال، به خطرهای و بلاهای آن نیز پشت نمی‌کند (”بلایی کز حبیب آید، هزارش مرحبا گفتیم!“) این‌ها، از دید نیچه، ویژگی‌های رویکرد مثبت و دلیرانه، یا رویکرد ”تراژیک“، به زندگی است. در میان پاره‌نوشته‌های بازمانده از نیچه، از جمله شعری خطاب به حافظ هست: ”به حافظ. پرسش یک آبنوش.“³⁰

آن می‌خانه که تو از بهر خویش بنا کرده ای
گنج‌اتر از هر خانه‌ای ست،
می‌ای که تو در آن پرورده ای
همه‌عالم آن را سرکشیدن نتواند.
آن پرنده‌ای که [نام‌اش] روزگاری ققنوس بود،
در خانه میهمان تو ست،
آن موش که کوه زاد،
همان — خود تو ای!
همه و هیچ تو ای، می و می‌خانه تو ای،
ققنوس تو ای، کوه تو ای، موش تو ای،
که همواره در خود فرومی‌ریزی و
همواره از خود پر می‌کشی —
ژرف‌ترین فرورفتگی بلندی‌ها تو ای،
روشن‌ترین روشنی ژرفناها تو ای،
مستی مستانه‌ترین مستی‌ها تو ای
— تو را، تو را — با شراب چه کار؟

³⁰ 'An Hafis. Frage eines Wassertrinkers', SW 11/316.

نیچه به دلیل بیماری گوارشی‌اش هرگز می‌نمی‌نوشید. در کل از نوشابه‌های الکلی بیزار بود و آبجو را مایه‌ی فسادِ ذهنِ آلمانی می‌دانست (نک: غروبِ بت‌ها، همان، ص ۸۵). به همین دلیل، خود را در عنوان این شعر آبنوش می‌نامد. زرتشت خود را نیز آبنوشِ مادرزاد^۳ نامیده است. نک: زرتشت، بخش چهارم، ”شام خداوند“.